

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

روبرت هاینز
برگردان از: حمید امامی
۱۱ اکتوبر ۲۰۲۰

شبح پُست‌کلونیالیسم



بحث‌ها به هم شبیه‌اند: نظریهٔ "پُست‌کلونیالیسم" از زمان تثبیت شدنش در دانشگاه‌ها در سی سال پیش، با انتقادات زیادی روبه رو بوده است. اما بحث‌ها همگی دور می‌زنند و به نظر می‌رسد هر چند سال یکبار تکرار می‌شوند، چه در فعالیت‌های آکادمیک و چه در افکار عمومی. ایراد از این قرار است: پُست‌کلونیالیسم نظریه‌ای است مد روز، که بیش از همه به این کار می‌آید که به ترقی شغلی آکادمیک در دانشگاه‌های غرب، که از قضاء از سوی "پُست‌کلونیالیست‌ها" آن‌قدر مذموم شمرده می‌شوند، کمک کند؛ این نظریه دست اندر کار ویران کردن (دیکنستراکسیون) فردیت خردورز و نتیجتاً بازپس گرفتن دستاوردهای روشنگری است؛ این نظریه با ولع و وسواس فقط دنبال نژادپرستی می‌گردد و با پذیرش آن توسط روشنفکر سفیدپوست اروپائی عمدتاً می‌شود یک دیسکورس از خودبیزاری. جالب این که، همان طور که چندی پیش در بحث‌های راجع به تاریخ‌دان و فیلسوف کامرونی آشیل مِمِبِه^۱ دیده شد، بخش عمدهٔ این مباحثات بدون ارجاع به متن‌های مربوطه که از اشارات سطحی فراتر برود، صورت می‌گیرد، هم از طرف منتقدان و هم از طرف "مدافعان".

هنگام پرداختن انتقادی به نظریهٔ پُست‌کلونیالیسم، مسأله از همان تعریف موضوع شروع می‌شود: اصلاً چه چیزی جزو نظریهٔ پُست‌کلونیالیسم، یا وسیع‌تر بگیریم: جزو حوزهٔ پژوهش پُست‌کلونیالیسم است؟ هستهٔ روشی و نظری آن از چه

تشکیل شده؟ پاسخ به این سؤال آسان نیست اما تعیین‌کننده است. این که چه کسانی جزو آن محسوب می‌شوند سریعاً روشن می‌کند یک نقد معین چه چیز را هدف قرار داده است. گاهی حتی صفت "پُست‌کلونیال" برای تمام نوشته‌هایی به کار گرفته می‌شود که در ارتباط با جنبش‌های ضداستعماری و ضدنژادپرستی شکل گرفته‌اند. جامعه‌شناس مارکسیست ویوک چیبر^۱، یکی از معروف‌ترین منتقدان پُست‌کلونیالیسم، توضیح می‌دهد که نمی‌توان از یک نظریه یک دست پُست‌کلونیال صحبت کرد، چون که "یکپارچگی درونی" لازم در آن وجود ندارد.[۱] اما حتی نمایندگان مطالعات پُست‌کلونیال هم در انتخاب آنچه که قرار است جزو "کتب معتبر" پُست‌کلونیال باشد، گزینشی هستند. ماریا دو مار کاسترو وارا^۲ و نیکیتا داوان^۳ پیش‌گفتار نظریه پُست‌کلونیال شان را با این اشاره شروع می‌کنند که "علی‌رغم همه کوشش‌ها برای توضیح پُست‌کلونیال، این مفهوم همچنان ناروشن و مورد مناقشه باقی می‌ماند.[۲]" خوب پس، نظریه پُست‌کلونیال متشکل از چیست و اهمیت آن در کجاست؟

نقد بر "روایت بزرگ"

پیش از هر چیز، تعریف وسیعی وجود دارد که تحت عنوان "مطالعات پُست‌کلونیال" دخالت در تاریخ‌نویسی اروپایی را درک می‌کند که قصد ویران کردن آن "روایت بزرگ"ی را دارد که در اروپا (و آمریکا) در باره تاریخ خود و جهان از زمان "انقلاب دوگانه" (منظور انقلاب سیاسی فرانسه و انقلاب صنعتی برخاسته از انگلستان) مسلط است. طرفداران مطالعات پُست‌کلونیال ایراد می‌گیرند که در این روایت، روشنگری به عنوان فلسفه سیاسی و طرح حقوق بشر و کاپیتالیسم به مثابه ساختار سیاسی و اقتصادی، کم‌وبیش هم‌زمان در اروپا (و از طریق صدور، به همان شکل در آمریکا) ظاهر شده و از آنجا در تمام جهان گسترش یافته‌اند و حتی در ارائه منتقدانه (به عنوان مثال در تاریخ‌نگاری مارکسیستی) هم این اصل "داستان ترقی و پیشرفت" مدت‌های طولانی رواج داشته است. منتقدان در مقابل می‌گویند بنیان هر دوی این انقلاب‌ها شرایطی بوده‌اند که از لحاظ تاریخی خارج از اروپا جای دارند. بدون تجارت برده‌ها در دو سوی آتلانتیک، مزارع پنبه در آمریکا و هم‌زمان، تحت فشار قرار دادن تولیدات نساجی در هندوستان، انقلاب صنعتی در انگلیس ناممکن بود، بیانیه عمومی حقوق بشر عمدتاً تحت تأثیر انقلاب در هائیتی بوده که در همان دوره اتفاق افتاده است. علاوه بر این، آنها اهمیت کلونیالیسم برای رشد رفاه مادی در مراکز و برای "غرب" به عنوان جامعه مدرن را بررسی می‌کنند. نظریه‌پردازان پست‌کلونیال تأکید می‌کنند که پیشرفت‌هایی اجتماعی که روشنگری مَبْلَغ آنها بوده و تحقق یافته‌اند، بدون استثمار خشونت‌بار و نفی ارزش‌های روشنگری از طریق برده‌داری و استعمار قابل تصور نیستند[۳].

ولی این درک گلوگشاد، تعداد زیادی از محققان و دیدگاه‌های بسیار متفاوتی (از جمله برخی رویکردهای مارکسیستی) را گرد هم می‌آورد که با ابزار روشی، آن‌گونه که نظریه پست‌کلونیال در معنای دقیق‌تر تعریف و تعیین کرده، وجه اشتراک بسیار اندکی دارند یا اصلاً ندارند. در این درک تنگ‌تر، پیشوند "پُست" در پست‌کلونیال (درست مانند "پست‌مدرن") کمتر به بازه زمانی مربوط می‌شود، بلکه بیشتر ناظر به تلاش در جهت انهدام و رفع شیوه تفکر و گفتار استعماری است که همچنان وجود دارد. نظریه پست‌کلونیال بر این مدعا تأکید دارد که به کلونیالیسم از زاویه دید جوامع تحت سلطه نگاه می‌کند و مقولاتی را که علوم اجتماعی جدید به کار می‌بندند (مقولاتی که بر پایه ایده‌های برآمده از روشنگری مثل خردورزی و پرورسه تاریخی استوارند)، مورد سؤال قرار می‌دهد. به عنوان نمونه، تاریخ‌دان هندی، دییش چاکرابارتی^۴ را به این نتیجه می‌رساند که باید "اهمیت اروپا را از آن گرفت و [آن را به شهرستان تبدیل کرد] [۴]". مقوله‌های تحلیلی که علوم انسانی و اجتماعی با آنها کار می‌کنند، از دید چاکرابارتی به نحو جدائی‌ناپذیری با

سنت‌های فکری اروپا پیوند دارند و نقطه عزیمت آنها جوامع و فرهنگ‌های اروپائی است، اما برای بررسی جوامعی با ساختمان‌بندی‌های به کلی متفاوت و فرهنگ‌های مجزا و متمایز در خارج از اروپا نامناسب‌اند. این امر نظریه پست‌کلونیال را در نزدیکی دیدگاه‌های پست‌استروکتورالیستی و دکنستروکتورالیستی قرار می‌دهد که از منظر "غربی‌ها" نقد مشابهی بر آن "داستان‌های بزرگ" را فرمول‌بندی می‌کنند. متناسب با آن هم، نمایندگان مطالعات پست‌کلونیالی عملاً در پژوهش‌های‌شان بیش از همه به شکل‌بندی‌های دیسکورسی اعمال قدرت در بستر (نئو-) کلونیال علاقه مند اند و بر تثبیت و ادامه حیات پدیده‌های فرهنگی استعماری، هم در جامعه‌های استعمارکننده و هم در جوامع استعمارشده، تأکید می‌ورزند.

خصوصیت با روشنگری؟

اغلب این را به عنوان دشمنی با پروژه روشنگری (غربی) تعبیر می‌کنند و واقعاً هم نمایندگان مهم نظریه پست‌کلونیال مثل چاکربارتی و فیلسوف افریقائی والتین ی. مودیمبه^۶ به تفاوتی رادیکال و قیاس‌ناپذیری^۷ بین اروپا، امریکا با جوامع و فرهنگ‌های گوناگون غیر غربی قائل‌اند. اما مسأله مهم در اینجا این است که خود نظریه پست‌کلونیال به الگوی "دیالکتیک روشنگری" پیوند دارد، چرا که بسیاری از نمایندگانش می‌خواهند پروژه روشنگری را از آنچه هست پیش‌تر برانند و با تئوری‌ها و مقولات "اروپائی" کاری‌کنند. پس مسأله نه یک خصوصیت یکسره با یک پروژه عامیت‌گرا یا یک سنت روشنفکرانه غربی است بلکه نقدی رادیکال و گسترش مدلهای عامیت‌گرا به کمک تطبیق و تکمیل مقولات تحلیلی بر اساس تاریخ ایده "جنوب جهانی"^۸ است [۵]. با این‌وجود، بسیاری از نمایندگان نظریه پست‌کلونیال پافشاری می‌کنند که بین جوامع غربی و غیر غربی تفاوتی بنیادی وجود دارد که رویکرد تحلیلی مستقلی را ضروری می‌کند. در این مورد لازم است از طریق اعمال نقد بر "قهر شناختی"^۹ که استعمار با آن جوامع را نه فقط از نظر مادی بلکه از لحاظ فرهنگی و فکری تغییر شکل داده [۶]، و با تحلیل پراتیک مقاومت‌آمیز استعمارشدگان چنین رویکردی را شکل داد و پروراند.

نقد روشنگری از طرف نظریه پست‌کلونیال و نزدیکی آن به پست‌مدرن و دکنستروکتیویسم باعث می‌شود که هدف انتقاد لیبرال‌ها و بخش‌هایی از چپ قرار بگیرد که به داستان پیشرفت اعتقاد دارد. برای اینها مسأله ظاهراً در "ذات" نظریه پست‌کلونیال قرار دارد که، به گفته هانس-اولریش گومبرشت^{۱۰}، "فاکت‌ها را به مثابه فراورده‌های یک باور ساده‌لوحانه به سازه‌هایی از واقعیت افشاء می‌کنند" [۷]. تعجب‌آور این که هم‌زمان با اتهام ویران‌سازی خیلی زیاد، این ایراد نیز وجود دارد که خود اینها مقولات اصالت‌گرایانه^{۱۱} (و حتی "مانوی‌گرایانه"^{۱۲}) [۸] را به‌کار می‌برند و یک "داستان بزرگ" ضد لیبرال را تثبیت می‌کنند - عموماً حتی در یک نوشته واحد. یا شدیداً بر داستان پیشرفت اصرار می‌ورزند یا به نظریه پست‌کلونیال خرده می‌گیرند که ایدئولوژی‌های ضد روشنگری و سرکوبگر را بازسازی می‌کند. مورد اول آنجا صورت می‌گیرد که مبارزات بسیار زیاد استعمار شدگان و به بردگی کشیده‌شدگان را بسادگی از قلم می‌اندازند و نادیده می‌گیرند، جنبش الغای بردگی را به حساب دستاورد روشنگری لیبرال می‌گذارند و قسمناً حتی برای استعمار یک "جنبه خوب" هم قائل می‌شوند. مورد دوم به عنوان مثال به آنجا منجر می‌شود که متفکران ضد استعمار مثل و.ا.ب. دوبویس^{۱۳} یا امه سزر^{۱۴}، که هولوکاست را به عنوان نقطه اوج بربریتی می‌شناختند که نه فقط از همان آغاز در بطن روشنگری جای داشته، بلکه در برده‌داری و در مستعمرات به اجراء گذاشته می‌شده، متهم به نسبی‌گرایی می‌شوند و این درست توسط کسانی انجام می‌شود که خود به کسانی ارجاع می‌دهند که روشنگری را به دور انداخته‌اند چرا که مدعی می‌شوند آنها که بر تداوم تاریخی این دیالکتیک تأکید می‌ورزند، واپس‌گرایانه علیه روشنگری کار

می‌کنند. در همین تابستان امسال ترکیب این دو استدلال در شکلی بسیار ناهنجار از طرف توماس اسپاور علیه آشیل مېمبه ارائه شد، زمانی که ادعا کرد مېمبه دارد آنتی‌سمیتیسم مسیحی را که گویا مدت‌هاست حل و رفع شده دوباره به اروپا وارد می‌کند، چون او، با آن که تعلیم و تربیت خود را در مدرسه‌ای که توسط میسیونرهای دومینیکی اداره می‌شده بارها مورد بررسی انتقادی قرار داده، مثل یک آدم بی‌اطلاع درست آنتی‌سمیتیسم آنها را پذیرفته است [۱۰].

یک مشکل دیگر در این انتقاد این است که می‌گوید "نظریه پست‌کلونیال"، اما منظورش تمامی سنت طولانی نظریه‌پردازی‌های "جنوب جهانی" است که معطوف است به درهم‌تنیدگی تنگاتنگ شیوه تولید سرمایه‌دارانه با استثمار وحشیانه در اشکال برده‌داری و استعمار. به این ترتیب همراه با نظریه پست‌کلونیال، انترناسیونالیسم ضداستعماری، سیاست‌ها و تئوری‌های مارکسیستی و همبستگی جهان‌سومی^{۱۵} را نیز به دور می‌اندازد. درحالی‌که درست با همین رویکردهاست که می‌شود نقدی بسیار عمیق‌تر بر نظریه پست‌کلونیال فرموله کرد که به ایجاد و گسترش پراتیک‌های سیاسی مبتنی بر همبستگی انترناسیونالیستی کمک می‌کند.

بدون مفهوم طبقه

نقد مارکسیستی بر نظریه پست‌کلونیال، به اتهام اروپامحوری می‌پردازد که این نظریه بر آن سنن فکری که مدعی جهان‌شمول بودن‌اند وارد می‌کند. این نقد بر این نظر است که "گرایش جهانی‌کننده کاپیتالیسم" تفاوت رادیکال و قیاس‌ناپذیر بین "غرب" و "بقیه" را، آن طور که نظریه پست‌کلونیال مدعی است، از نظر تاریخی به کلی از بین می‌برد. نتیجتاً این تفاوت را سرآغاز تحلیل گرفتن برای توصیف جهان پست‌کلونیال کافی نیست. برداشت ویوک چپبر از این استدلال، بسیار معروف است، که البته پیش از او هم فرمول‌بندی شده بوده، – حتی از جانب خود نمایندگان مطالعات پست‌کلونیال مثل نیل لازروس^{۱۶} و واسانت کایوار^{۱۷} –، که از خیلی پیش، خواستار دخالت دادن، بیشتر ماتریالیسم تاریخی می‌شدند. مشکل مطالعات پست‌کلونیال برای چپبر در این گرایش است که "جنبه‌های خاصی از فرهنگ لیبرال" را به عنوان شاخص‌های کاپیتالیسم می‌گذارد و از این طریق باعث شکل‌گیری درک تحریف‌شده‌ای از سرمایه‌داری به مثابه سیستم اجتماعی می‌شود؛ این‌که دائماً بر اهمیت یک تحلیل انتقادی از سرمایه‌داری گلوبال پافشاری می‌کند اما در بخش‌های تعیین‌کننده کاپیتالیسم را از مرجع‌هایش جدا می‌کند [۱۱]؛ مثلاً "جهان‌شمول بودگی" و "یکپارچه‌کنندگی"^{۱۸} را به عنوان دینامیسم‌های کاپیتالیسم گلوبال یکسان قرار می‌دهند. این یکسان گرفتن منجر به آن می‌شود که در جریان تلاش برای تشخیص اشکال اجتماعی-فرهنگی محلی یا بومی غیرقابل قیاس، کلونیالیسم و کاپیتالیسم به عنوان "صورت‌بندی‌های تاریخی" ای توصیف می‌شوند که گرایش دارند "تفاوت و ناهماهنگی را از بین ببرند و به‌جای اینها همگنی و همسانی برقرار کنند" [۱۲] اما "گرایش عام‌کننده سرمایه" به این معنی نیست که همه جوامع در وجوه سیاسی و فرهنگی یکسان می‌شوند: "منطق کاپیتالیسم به صورت مجرد... می‌تواند تنوع بسیار گسترده‌ای از هویت‌های اجتماعی را بازتولید کند"، تا زمانی که تحت‌الشعاع و پیرو بازتولید ارزش باقی بمانند. [۱۳]

این که نظریه پست‌کلونیال مارکسیسم را متهم به "اروپامرکزی" می‌کند مبتنی است بر این یکسان‌انگاری نادرست. مارکسیسم در قرن بیستم، از کائوتسکی گرفته تا مائو، ک.ل.ر. جیمز، والتر رودنی، سمیر امین و خیلی‌های دیگر، با کمتر چیزی آن‌قدر مشغول بوده که با این سؤال: سرمایه‌داری چگونه در زمینه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی هر بار به شکل تازه‌ای درمی‌آید، ولی درعین حال همه این اشکال درهم‌تنیدگی تنگاتنگی دارند و یک کل یکپارچه‌ای را می‌سازند – تروتسکی این پارادوکس را در این فرمول که امروزه دوباره زیاد به کار گرفته می‌شود، بیان کرده: "رشد ناموزون و ترکیبی".

در سوی دیگر، کارشناس مارکسیست در علوم ادبیات، نیل لازاروس، که هنوز هم جایگاه خودش را در داخل حوزه مطالعات پست‌کلونیال می‌داند، نقد تند و تیزی بر یکی از مهم‌ترین پایه‌گذاران آن، هومی ک. بهابها^{۱۹} وارد می‌کند، و همین‌طور بر چندین تن از معروف‌ترین نمایندگان فعلی‌اش، از جمله آشیل میمبه، والتر د. میگنولو^{۲۰} و روبرت یانگ. لازاروس فرق می‌گذارد بین اولین دوره همبستگی جهان سوم از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵، در ارتباط با کنفرانس باندونگ و جنبش غیرمتعهدها، با یک مرحله "پست‌کلونیال" دوم که در سال‌های ۸۰ در واکنش به انحطاط سیاسی و فکری فاز اول شکل گرفت. "پست‌کلونیال" صراحتاً هم در برابر گفتمان تاریخی آزادی "جهان سوم" و کاربرد مقوله‌های اساسی آن مثل ملت و مردم (Nation und Volk) موضع می‌گیرد و هم در مقابل پیروزی‌گرایی و نئومپریالیسم نئولیبرالی برآمده در سال‌های ۹۰ به دنبال جنگ سرد. واسانت کاپور^{۲۱} مؤرخ نیز به شیوه مشابهی استدلال می‌کند و آن را با یک موقعیت‌بخشی^{۲۲} سیاسی اقتصادی تکمیل می‌کند: به دنبال وقایع سال ۱۹۸۹ این "پست‌کلونیالیسم کلان‌شهرانه" از رمق افتاده در علوم اجتماعی (نئولیبرال) غرب شکل گرفت و از مبداء موقعیت‌بخشی در جوامع جهان سوم دور شد.

با این که لازاروس نقد نظریه‌پردازان پست‌کلونیال بر این گفتمان ضدامپریالیستی، که با متمرکز شدن بر رهائی ملی، اصالت‌گرایی‌های اروپائی را می‌پذیرد، اما برای او رویگردانی از یک تحلیل مبتنی بر طبقه هم اشتباه است - رویگردانی که نظریه پست‌کلونیال همچنان پیش می‌برد. مشکل‌آفرین‌تر جابه جایی مفهومی این نظریه است از درک سیستم جهانی به مثابه رابطه‌ای سرمایه‌دارانه به "گلوبالیزاسیون". اینجاست که به نظر لازاروس نظریه پست‌کلونیال فرمول‌بندی تازه خوش‌ظاهری است برای دیسکورس آزادی‌بخشی که شکست سیاسی خود را پذیرفته است. چون‌که این تئوری نخبگان سیاسی پست‌کلونیال را فقط به این دلیل مورد انتقاد قرار می‌دهد که این‌ها اساساً همان پروژه استعماری "مدرنیزاسیون" را دنبال می‌کنند. و این، به عقیده چاکرابارتی، نتیجه آموزش غربی این نخبگان است - یعنی که به نحوی شست و شوی مغزی شده‌اند. از اینجا به اجبار مادئی می‌رسد که بر دولت‌های تازه استقلال‌یافته فشار می‌آورد در نظام سرمایه‌داری جهانی ادغام شوند [۱۴].

بازگشت به فانون

انتقاد نظریه پست‌کلونیال به لیبرالیسم و مارکسیسم و بالعکس بر محور مناقشه‌ای‌اند که اصلاً جدید نیست و در طی دهه‌ها سال، از زمان اوج گرفتن نظریه‌های پست‌مدرن و دیکنستراکتیویستی از یک سو، و "مطالعات فرهنگی" و رهیافت‌های "فرهنگی مارکسیستی"، از سوی دیگر، به رودرروئی‌های پلمیک منجر شده- یعنی حول این سؤال که آیا عوامل فرهنگی تعیین‌کننده روندهای تاریخی‌اند یا عوامل اقتصادی-اجتماعی؟ طنز در این است که یک بازگشت انتقادی به فرانتس فانون می‌تواند کمک کند، نظریه‌پردازی که اغلب به عنوان پدر بنیان‌گذار پست‌کلونیال "پیش از موعد" از او یاد می‌شود و بیش از همه، سعید، بهابها و میمبه به او استناد می‌کنند. در تفسیرهایی که بر آثار او نوشته شده این شکاف در امتداد پرسش فرهنگ یا ماتریالیسم به‌صراحت خود را نشان می‌دهد، از طریق تأکید و تمرکز بر یکی از دو اثر اصلی او، "پوست سیاه، نقاب‌های سفید" و "دوزخیان زمین". اولی (آن طور که توسط پست‌کلونیال‌ها به کار گرفته می‌شود) شرایط/وضعیت "سوپرژئ سیاه" را در جهان تحت سلطه استعمار و نژادپرستی بیان می‌کند، دومی (که در جمع‌های ضدامپریالیستی مکرر از آن نقل‌قول آورده می‌شود) حاوی یک تحلیل اجتماعی تاریخی از ستم و سرکوب استعمار و امکان رهائی است. ولی فانون در این اثر نمی‌گذارد جریانی او را از آن خود کند، نه در راستای یک نظریه رهایی‌بخش ضدامپریالیسم مبتنی بر ناسیونالیسم و نه یک برداشت ضدامپریالیستی از نوع نظریه پست‌کلونیال.

او خیلی زود هشدار داد که مبارزه ضداستعماری که بر دولت خودمختار ملی به مثابه موتور محرک جنبش آزادیبخش متمرکز می‌ماند، خطر می‌کند که یک "بورژوازی کمپرادور" را به قدرت برساند که نه تنها استثمار نیروی کار بلکه مستقر کردن ملت جدید را در نظام سرمایه‌دارانه جهانی همیشگی کند و همچنین نوشته‌های او در باره شکل‌گیری هویت سیاه را نمی‌شود بدون پیوند دادن با شرایط مادی که هویت‌یابی تحت آن صورت می‌گیرند نمی‌توان درک کرد. همزمان، پژوهش‌های جدید در باب قانون بر تشنج‌های دیالکتیکی تأکید می‌ورزند که در آثار او بین عمومیت‌گرایی و خاص‌بودگی وجود دارند و قابل حل نیستند. به گفته اودو ولتر^{۲۳}: در سراسر کار قانون به طور یکدست و یکپارچه "بر ضرورت سوژه رهائیبخش عام که در عین حال با کسب توان برای عملکرد تاریخی قادر باشد زخم‌های روانی حاصل از استعمار را شفاء ببخشد، پافشاری می‌شود. [۱۵]"

جان لامولا^{۲۴}، مارکسیست اهل افریقای جنوبی، در نقدی بر اثر اصلی مبمبه با عنوان "پست کلونی"، نشان می‌دهد که چگونه تحلیل قانون از سوژه نژادینه شده را می‌توان با تأملات مارکس و انگلس در مورد ازخودبیگانگی کارگر پیوند داد: قانون ثابت می‌کند که جایگاه برده به مثابه ابژه، بیگانه شده با سوژه کتیویته‌اش، که از او نه حتی فرمان‌برداری و فرودستی نسبت به اربابش بلکه فقط و فقط نیروی کارش مطالبه می‌شود، از "دیالکتیک هگلی ارباب-بنده" پیشی می‌گیرد. در اینجا روشن می‌شود که تحلیل مبمبه که صرفاً بر نشانه و "توهم استعماری" استوار است، نارساست که تولید مادی سوژه نژادینه‌شده را در مناسبات بهره‌کشانه سرمایه‌داری گلوبال درک کند. [۱۶]. خود مبمبه هم سراغ این زیرسازی تاریخی در کارهای متاخر قانون می‌رود، ولی بدون آن که آن را با یک تحلیل عمیق‌تر مارکسیستی از کاپیتالیسم، آن‌طور که مد نظر لامولا است، پیوند بزند.

بسیاری از انتقادهایی را که اینجا مطرح شده‌اند در درون خود مطالعات پست‌کلونیال فرمول‌بندی شده‌اند و مورد بحث قرار گرفته‌اند. آنچه که برای چپ رهائیبخش اهمیت دارد این نیست که به حملات علیه مترسک "پست‌کلونیالیسم" بپیوندد چون احساس می‌کند در اساس ضد روشنگری و ضد رهائی است، با این‌وجود باید بر این انتقاد به مطالعات پست‌کلونیال اصرار بورزد که در آنتی‌ماتریالیسم‌شان مفهوم کاپیتالیسم را که با آن کار می‌کنند، فقط به عنوان سیستم نشانه‌ها و نه مناسبات مادی تحلیل می‌کنند، و به این ترتیب، به گفته ویوک چیبر، قول خود را زیر پا می‌گذارند که "پلانفرمی برای نقد رادیکال" باشند. مهم این است که تقابل نظریه پست‌کلونیال بپذیرد مفاهیمی مثل ملیت، ملت، حتی طبقه و "زیرمجموعه‌ها" را اصالت‌زدائی کند، به این ترتیب که این‌ها را نه به عنوان توده‌های همگن و یکدست بلکه مملو از تضادهای سیستم جهانی سرمایه‌داری بشناسد و در عین حال بر این نظر مصر بماند که یک سرمایه‌داری گلوبال همه آنها را، البته در شرایط محلی و منطقه‌ای گوناگون، تحت سیطره یک نظام بهره‌کشی عام دارد.

شبح پست‌کلونیالیسم

روبرت هاینز

[1](#)Achille Mbembe

[2](#)Vivek Chibber

[3](#)María do Mar Castro Varela

[4](#)Nikita Dhawan

[5](#)Dipesh Chakrabarty

6Valentin Y. Mudimbe
7Inkommensurabilität
8globaler Süden
9epistemische Gewalt
10Hans-Ulrich Gumbrecht
11essentialistisch
12manichäisch
13W. E. B. Du Bois
14Aimé Césaire
15tiersmondistisch
16Neil Lazarus
17Vasant Kaiwar
18Homogenisierung
19Homi K. Bhabha
20Walter D. Mignolo
21Vasant Kaiwar
22Situierung
23Udo Wolter
24John Lamola

1 Chibber, Vivek: Postkoloniale Theorie und das Gespenst des Kapitals, Berlin 2018, S. 20
2 do Mar Castro Varela, María/Nikita Dhawan: Postkoloniale Theorie: Eine kritische Einführung (Cultural Studies 36), Bielefeld 2015, S. 15
3 Für eine Darstellung dieser Argumentation vgl. Bhabra, Gurinder K.: Rethinking Modernity: Postcolonialism and the Sociological Imagination, Basingstoke 2009
4 Chakrabarty, Dipesh: Provincializing Europe: Postcolonial Thought and Historical Difference, Princeton 2000
5 Zum Beispiel bei Mbembe, Achille: Kritik der Schwarzen Vernunft, Frankfurt/M. 2014
6 vgl. Spivak, Gayatri Chakravorty: Can the Subaltern Speak? Postkolonialität und subalterne Artikulation, Wien 2020
7 Gumbrecht, Hans-Ulrich: Am Ende von Wissenschaft, in: *Die Welt*, 30.5.2020
8 Cheema, Saba-Nur/Meron Mendel: Postkoloniale Theoretiker: Leerstelle Antisemitismus, in: *taz online*, 25.4.2020, <https://taz.de/Postkoloniale-Theoretiker/!5678482/>

9 Siehe z.B. Elbe, Ingo: Die postkoloniale Schablone, in: *taz online*, 14.5.2020, <https://taz.de/Debatte-um-Historiker-Achille-Mbembe/!5685526/>

10 Assheuer, Thomas: Tragische Ironie: Was hat Achille Mbembe von den Dominikanern gelernt, in: *Die Zeit*, 14.5.2020, <https://www.zeit.de/2020/21/achille-mbembe-antisemitismus-vorwuerfe-dominikanische-erziehung>

11 Chibber 2018, S. 21

12 Lazarus, Neil: Vivek Chibber and the Spectre of Postcolonial Theory. In: *Race & Class* 57/3 (2016), S. 88–106, S. 98 f.

13 Chibber 2018, S. 194 f.

14 vgl. Lazarus, Neil: "Third Worldism" and the Political Imaginary of Postcolonial Studies, in: Huggan, Graham (Hg.): *The Oxford Handbook of Postcolonial Studies*, Oxford 2016, S. 324–339; Kaiwar, Vasant: *The Postcolonial Orient: The Politics of Difference and the Project of Provincialising Europe (Historical Materialism, Bd. 68)*, Chicago 2014

15 Wolter, Udo: *Das Obskure Subjekt der Begierde: Frantz Fanon und die Fallstricke des Subjekts der Befreiung*, Münster 2001, S. 17

16 Lamola, M. John. Breaking the Gridlock of the African Postcolonial Self-Imagination: Marx against Mbembe, in: *Angelaki* 24/2 (2019), S. 48–60

Das Gespenst des Postkolonialismus

Robert Heinze

[Die junge Welt](#)

21.08.2020

یونگه ولت